



سفر نامه حاجی میرزا محمدخان وزیر

فرزند آصف الدوله الهیارخان قاجار

(۶)

دنباله مقاله شماره ۱۰ سال چهارم

جمعه بیست و سوم حرم مشرف شده زیارت درده شب هم درخانه جناب حاج سید محمد صدر آستانه افطار مهمان بودیم آقای خادم باشی و ابوالفتح خان میرپنج توپخانه شوهر همشیره جناب حکیم الممالک آنجا تشریف داشتند بعد از برخاستن میرپنج گفتند برویم خانه سرتیپ پسر جناب اقبال السلطنه چون دیر وقت بود نرفتم آمدیم حرم درب صحن اوهم اتفاقا حرم مشرف میشد در آنجا ملاقات نموده همراه زیارت مشرف شده رفتم خانه به اعمال سحر پرداختیم .

شنبه بیست و چهارم از خواب برخاسته مشغول نوشتجات پست شدیم و شب را افطار در خانه آقای سید حسن نایب التولید مهمان بودیم رفتیم آقای خادم باشی هم بودند پیش افطاری و چای خورده مدتی طول کشید تا شیخ موسی پسر شیخ جعفر یکول که او هم مهمان بود آمد بعد افطار خورده شد مادر طرفی از مجلس نشستند مشغول اتمام کاغذها شدیم و سایر برای خود مجلسی داشتند پس از اتمام شیخ موسی هم رفت مجلس یکی شد و محمد حسین خان پسر محمد باقر خان بیگلربیگی و آقا سردار نواده آصف الدوله با جمعی دیگر آمدند مدتی نشستیم شب چرا آوردند صرف شد چون عصر در راه شاهزاده آقا جمال رادیده بودم و وعده بازدید ایشان را پیش داده بودیم برخواسته (برخواستند) رفتیم خدمت ایشان.

* آقای حسینعلی باستانی راد از پژوهندگان صاحب نظر.

ایشان را درازك احضار کرده بودند و رفته بودند امیرزادگان منتظر بودند قدری نشستیم تا خودشان مراجعت نمودند پس از اتمام این مجلس رفتیم به کار سحر مشغول شده خوابیدیم. یکشنبه بیست و پنجم عصر حرم مشرف شده بعد قدری در بازارها گردش کرده آمدیم خانه به اعمال شب و سحر مشغول شدیم.

دوشنبه بیست و ششم عصر حرم مشرف شده پس از زیارت در صحن در خدمت خدام آستانه مبارکه نشسته افطار را خدمت نواب والا شاهزاده معین الدوله مهمان بودیم تهیه خیلی خوب و سنگین دیده بودند بعد از افطار هم نشستیم شربت‌های خیلی ممتاز از هر چیز پخته بودند آوردند دیدیم و خوردیم خیلی باسلیقه و خوب بود از آن جا برخاسته حرم آمدیم چون حضرت اسعد والا مدظله شب بیست و هفتم رانیز در حرم مهمان حضرت اند آن جا تشریف داشتند با آقایان رفتیم حضور ایشان مدتی نشسته چای خورده و قهوه و شیرینی خوردیم فرمایشات فرمودند عرضها کردیم تعریفی از رساله نوریه فرمودند که اگر چه تمام نخوانده‌ام ولی آنچه را دیده‌ام خوب نوشته‌اند عرض کردم باقی را هم انشاء اله ملاحظه خواهند فرمود آنوقت معلوم می‌شود که چه قدر خوب نوشته‌اند بعد از آن نزدیک سحر شد حضرت والا برخاسته بزیارت مشرف شدند و بجهت خوردن سحری ارك تشریف بردند ما هم آمدیم خانه و به اعمال سحر مشغول شدیم.

سه شنبه بیست و هفتم عصر برخواسته حرم مشرف شده در صحن خدمت خدام آستانه مبارکه نشسته بعد آمدیم خانه و شب را بعضی آشنایان آمده با ایشان گذرانیدیم.

چهارشنبه بیست و هشتم و پنجشنبه بیست و نهم بعبادت معموله بسر بردیم شب سلخ شب جمعه بود افطار در خانه زیارت نامه خوان باشی مهمان بودیم آقای خادم باشی هم بودند افطار صرف شد ضعف فوق العاده بمن دست داده بتدر نیمساعت خوابیده تخفیف حاصل شد برخواسته (برخواسته) رفتیم حمام غسل زیارت کرده حرم مشرف شده تا آخر شب در حرم مشغول نماز صد قل‌هواله و بعضی ادعیه وارده بودیم پس از آن بخانه آمده به اعمال سحر پرداخته خوابیدیم.

روز جمعه سلخ هم بعبادت معموله گذرانده شب به پیش افطاری روزه کرده آخر شب شام خورده خواستیم خوابی کرده باشیم رفتیم در رختخواب بواسطه عادت ماه رمضان و گرمی هوا و پشه‌های بی‌انصاف و موذن‌های بدخوان و مناجاتیان بیجا و بیم‌عمل و غلط پرداز کروید حنجر که تماماً نعوذاً بالله کفرورده می‌خوانند مثلاً الهی انت الخالق و انا المخلوق و انت العابد و انا المعبود و انت الظالم و انا المظلوم و من یرحم المظلوم الا الظالم و از این قبیل کفریات خواب بچشم ما نرسید و اساس و راحت از جان و چشم بر مید.

صبح دوشنبه غره شوال بود برخاسته و نهایت خستگی و کسالت روی داده رفتیم

حمام اماچه حمام مثل گوسفند جمعیت در کف حمام خوابیده نه جای نشستن و نه محل خود شستن بهرتدبیر خود را گریه شوی کرده آمدیم حرم سلام عید مشرف شدیم در حرم خیر کردند که خلعت پوشان حضرت اسعد والاست که ایوان طلا خدام آستانه مبارکه و بزرگان جمع شده بودند امامن نرفتم ما در کفش کن پائین پانزسته تماشا می کردیم که حضرت والا با جمعیت بسیار بسمت مصلا بیرون رفته بودند جهت خلعت پوشان برگشتند و خلعت شمشیر بود حمایل فرموده بودند یک دسته سر بازهم جلو بود وارد صحن شده تشریف بردند در ایوان نشسته شربت و شیرینی صرف فرمودند سر بازها در صحن ایستاده بالا بان سلام زدند و در بالای سردرهم شیپوراخبار توپ کشیدند توپ سلام از ارك می انداختند جناب موتمن السلطنه هم خلعت پوشیدند قلمدان و شمشه بود و حامل خلعت کریمخان پدر نصر الله خان تلگرافچی مخصوص بود از آنجا خانه آمده خوانین نائین و جمعی دیگر دیدن عید آمدند پس از آن نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته باز جمعی دیگر دیدن کردند از جمله میرزا عباسقلی خان برادرزن وزیر امور خارجه که از تبریز زیارت آمده بود عصر حرم مشرف شده شب رادر خانه مشغول رفع خستگی کردیم .

یکشنبه دوم قبل از ظهر رفتیم خدمت حضرت و الاسلام عید و مبارکباد و از آنجا نواب والا معین الدوله یکساعت بعد از ظهر آمدیم خانه آقایان دوغ و خیار مفصلی ساخته و مختصر پرداخته بودند بخصوص محمد علیخان که بکلی رشته و عنان اشتها را نادر میرزا از دست او بیرون برده بود باری دوغ اندک بخاری کرده ولی خواب بسیاری بر آنها غلبه داشت و جهت هم معلوم می شود من هم خیلی گرسنه بودم نهاری هم نمانده بود ناچار نان و سکنجبین خیار مقداری تهیه کرده اما برخلاف آقایان خیلی مفصل نخوردم و قناعت ورزیده خوابیدیم عصری مشهدی شعبان و جمعی دیگر آمدند در باب تافته و بعضی اجناس قیمت و گفتگو کردیم سر شب رفتیم خانه جناب موتمن السلطنه مبارکباد برگشته شام خورده خوابیدیم . دوشنبه سوم و سه شنبه چهارم شوال مشغول تدارک حرکت شده عصر سه شنبه رفتیم بازدید آقا محمد حسن صراف، جناب آقا میرزا عبدالوهاب خادم باشی هم تشریف آوردند جمعی تجار هم بودند از جمله حاج محمد تقی نراقی از همدان زیارت آمده بودند .

عصر چهارشنبه بارها را با بارکش فرستادند بیرون دروازه با نوکرها سر حوض بنقل مکان یک درشکه هم بجهت سواری خودمان کرایه کرده بودیم. خود چهار بغروب مانده رفتیم حرم مشرف شده و از آنجا رفتیم خانه آقای خادم باشی یکساعت آنجا نشسته بعد بیرون آمدیم که بروم خانه صاحب زاده که از هنگام دیدن تاکنون همه را اصرار نمود که وقتی معین از او بازدید کنم و وعده نداده بودم لهذا حال دیگر ناچار بودم قدری پیاده رفته درشکه آوردند با آقای خادم باشی سوار شده رفتیم آنجا اما خانه ایشان عبارت از یک دربند

ودالان بطول بیست قدم ودراین بیست قدم پنج شش درنشانده بود ازاینها بر در آخر رسیدم
 محاذی چکش در دوزنگ قاطری بزرگ آویخته بود که هر کس داخل و خارج میشود بایست
 زنگ بزند پس از آن داخل حیاط شود. این حیاط عبارتست از یک حوضخانه زیر دوسه بالا-
 خانه جناب صاحب زاده به ملاحظه گرمی هوا وخنکی حوضخانه مارا در آن جا بشانندند
 مرا از پله های بسیار تنگ و باریکی دریک بالاخانه بسیار گرمی بردند برای اینکه اسباب
 مبل آنجا را به بینیم اما تفصیل مبل و روزنامه اعمال ایشان کتابچه علیحده دارد. در اینجا
 چیزی که ذکر می شود این فقره است که میوه جات مشهد نوری وارد که نهایت امتیاز دارد
 ودراین چند روزه آخر ماه وعده داده بودند که دست می آید و هنوز بازار نیامورده بودند اما
 صاحب زاده یکطرف نوری که تقریباً دو بیست سیصد دانه بود حاضر کرده بود چون اهل
 خراسان می گفتند که هر چه از این نوری شخص بخورد نفخ و ضرر ندارد بلکه نفع و ثمر دارد
 لهذا محض امتحان با وجود اینکه خواب نکرده بودم و غذای ظهر نگذشته بود بقدریکصد
 دانه از آن خوردم و هیچگونه ضرر و سنگینی ندیدم و چون آقایان محض راه انداختن بنه و
 نوکرها در خانه مانده بودند چند دانه برای آنها فرستادم ولی قسمت آنها نبود بردند و
 دیگران خوردند لهذا از آن جا برخاسته خدمت نواب والا معین الدوله رفتم بجهت وداع
 خودشان حمام تشریف داشتند امیرزاده پذیرائی کردند و بنواب والا اطلاع دادند حکم به
 تونف من فرمودند وقت تنگ بود عذر خواسته خدمت سرکارشاهزاده خانم پیغام داده
 خدا حافظی نموده بیرون آمدم قدری راه که رفتم از جانب حضرت اسعد والا بوقچه آوردند
 که عبارت بود از یک توپ آغری و یک انگشتر فیروزه و سه توپ برگ مرحمت شده
 بود گرفته بوسیده بر سر نهادم و اظهار تشکر نمودم از آن جا با خادم باشی درشکه نشسته رفتم
 ارك حضور مبارك حضرت اشرف والا شرفیاب شده ساعتی نشسته از شاهزاده مرخصی
 خواسته برخاسته منزل خان باشی آمدم شاهزاده کریمخان حامل خلعت حضرت والا آنجا
 بودند با ایشان نشسته قدری صحبت داشته خادم باشی از خدمت حضرت والا مراجعت
 نمود ، نماز خواندم درشکه نشسته بجهت زیارت وداع بسمت حرم آمدم همیشه وارد
 چوب بست شدیم حالت من بقسمی منقلب شد که عنان اختیار از دست رفته شد بی اختیار
 داد و فریاد و گریه می کردم بقسمی که در صحن و حرم دیگران را به گریه در آوردم بهمین
 حالت زیارت و نماز خوانده در گوشه حرم نواب والا معین الدوله رادیدم نزد ایشان رفتم
 هر چه ایشان فرمودند من خواستم چیزی بگویم گریه مرا امان نمیداد و سرازها نمیشناختم
 تقریباً نیمساعت بهمین حالت بودم بعد با نواب والا چند کلمه صحبت داشته خدا حافظی
 کرده آستانه مبارکه را بوسه داده و در آن حالتها دعاهای مخصوص بوجود مبارك حضرت
 اقدس والا روحنا فداه و حضرت مستطاب علیه دامت شوکتها نموده و سایر را بدعا یاد کرده

بیرون آمده انعام کفش‌دار راداده و همچنین خدام کشیک را خدمتی کرده آمدم خانه حاجی ملا رحیم صاحبخانه داخل شده و بساعت بیرون آمده درشکه خان باشی باز حاضر بود تقریباً سه ساعت بود. با آقای خادم باشی و محمد علیخان که در حرم منتظر من بود درشکه نشسته دروازه را نگاه داشته بودند آمدیم حوض نیم فرسخی شهر که مرحوم حسام السلطنه ساخته بودند و آقای نادر میرزا و سایرین آنجا بودند پیاده شدیم اینجادوسه دکان و صنفه کوچکی دارد بدورود اینجا بادی بسیار شدید وزیدن گرفت و خاک زمین به‌هوا بلند شد و از اطراف ابر بسیار غلیظ و رعد و برق پیدا شد بدرجهٔ خاک و باد زحمت داد که ناچار بدکان بقالی پناه بردیم آقا محمد حسن صراف و آقا میرزا باقر خادم نیز اینجا آمده بودند جهت مشایعت ساعت شش شام صرف شد برای خواب چون قدری باد آرام شده و اینجا گرم بود رفتیم در صنفه خوابیدیم نادر میرزا رفت در درشکه کرایه خوابید و مادر صنفه از وفور پشه و نیر خرتا صبح نخوابیدیم صبح شد دیدیم عقب صنفه دری است و در پشت در طویله و در آن خری بسته‌اند - فوراً متذکر شعر مولوی شدم که گفت مولانا که گر کوبی دری عاقبت زان در برون آید خری و یقین شد که هیچ نقطه بی سرخر نیست و نشاید چنانچه شب را تا صبح علاوه بر پشه و باد که جمع بین الاضداد شده بود و گرمی هوا و صدمه لگد کوب و استشمام روایح نامرغوب و عنقه و فضولات آن خر خواب بچشم ما نرسید سهل است مجلسی بود که تا صبح کسی خواب نکرد. خلاصه چون حلاوت نوری در دهان من و محرومی روان همراهان از آن اثری کامل کرده بود لهذا محمد تقی گماشته جناب خادم باشی را اول فجر با کمال زجر روانه شهر و آوردن نوری نمودم او رفت خواستیم بخوابیم باز از صدمه پشه و مگس ممکن نشد مختصر بیعاری دامنگیر شده تا یکساعت از دسته گذشته دست بدست مالیده سوار نشدیم و منتظر حضرت نوری بودیم که در کوفتند و راه رفتند محمد تقی رسید با یک جعبه تقریباً سه من نوری بسیار خوب فوراً جعبه را گرفته دستمال کیف بیچاره بینوا آقای محمد علیخان را که از مالیهٔ دنیا همین را داشت باز کرده جعبه کثیف را در آن بسته در درشکه گذاشته با حضرات وداع نموده حرکت کردیم متوکلا علی الله .